

تصویر مردانه از خدا

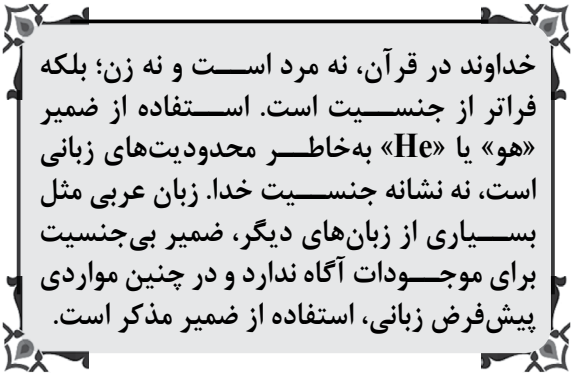
شبهه: آیا تصویر خدا در اسلام مردانه است؟

پاسخ: برخی پژوهشگران معتقدند تصویری که ادیان، از جمله اسلام، از خدا ترسیم می کنند، بازتاب فرهنگ محصور زمانه خود است. از نظر آنان، صفاتی چون سلطه، قدرت، قهر و فرمانروایی، که در بسیاری از توصیف‌های دینی از خدا به چشم می‌خورد، با ویژگی‌هایی که به مردان نسبت داده می‌شود همخوانی دارد. در نتیجه، این گمان پدیدی آمده که شکل گرفته‌اند یا بر خاسته از نیازهای زبانی، تربیتی و معرفتی انسانند.
الف) محدودیت‌های زبانی و فراجنسیتی‌بودن خدا

در ادیان توحیدی، خداوند فراتر از جنسیت است و هم‌تا ندارد: «آئین کم‌تله شیء»^[۱]
اما زبان‌هایی مانند عربی و انگلیسی (بر خلاف فارسی)، ضمیر بی‌جنسیتی برای موجودات آگاه ندارند؛ بنابراین، یکی از دو ضمیر «مذکر» یا «مؤنث» را به کار می‌برند.

برای پاسخ، باید میان زبان و تصویر خدا و واقعیت و ذات او تمایز قائل شویم و بررسی کنیم که آیا این توصیف‌ها واقعاً بر اساس مردگرایی قائل گرفته‌اند یا بر خاسته از نیازهای زبانی، تربیتی و معرفتی انسانند.

ضمیر مذکر به‌عنوان پیش‌فرض استفاده می‌شود؛ حتی برای موجودی که اصلاً جنسیت ندارد. بنابراین، این دستور زبانی، هیچ گونه پیامد و دلالتی ندارد.



به صورت کلی، جنسیت دستوری و زبانی، الزاماً بازتابی از جنسیت واقعی نیست؛ چنان‌که در عربی، خورشید مؤنث و ماه مذکر تلقی می‌شود، اما در فرانسه برعکس؛ در حالی که در واقعیت، ماه و خورشید اصلاً جنسیت ندارند.

پس کاربرد «هو» یا «He» درباره خدا صرفاً برآمده از ساختار زبانی است، نه نشانه جنسیت واقعی او.

ب) جمع میان صفات به ظاهر مردانه و زنانه

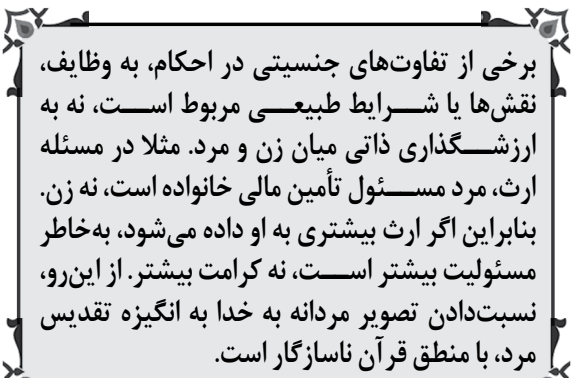
اگر چه در برخی فرهنگ‌ها این صفات با ویژگی‌های مردانه یا زنانه تطبیق داده می‌شوند، اما در حقیقت، این دسته‌بندی‌ها فرهنگی و نسبی‌اند و نه جهان شمول. مهربانی، قدرت، قاطعیت، لطافت، شفقت و عدالت، همگی صفاتی‌اند که هر انسانی می‌تواند داشته باشد، صرف‌نظر از زن یا مرد بودن. این‌که در یک جامعه، مثلاً قدرت به مردان و محبت به زنان نسبت داده می‌شود، بیشتر یک پدیده فرهنگی است، نه واقعیتی هستی‌شناختی.
بنابراین، اینکه برخی از صفات خدا را شبیه به صفات فرهنگی مردان دیدیم، بیشتر بازتاب تصویر ما از مرد و زن است، نه حقیقت خدا. صفات الهی از این کلیشه‌های جنسیتی فراتر می‌روند.

از این‌رو، در قرآن، خداوند هم «قادر»، «جبار» و «منتقم» است و هم «رحیم»، «وَفَّ و «غفور». در بسیاری از آیات قرآن، این دو دسته از صفات به ظاهر متضاد، با هم به کار رفته است؛ مثلاً: ﴿أَعْلَمُوا أَنَّا اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ بدانید خدا دارای مجازات شدید و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است.^[۲]
در این آیه، «شدید العقاب» در کنار «غفور رحیم» آمده است. «تَبَسَّى عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» وَأَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ؛ بدان‌کارم از آگاه کن که من بخشنده مهربانم، (البته) عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است.^[۳]
در این آیات، «غفور» و «رحیم» در کنار «عذاب الیم» آمده‌اند.

بنابراین، در قرآن، خداوند جامع همه صفات کمالی است و هیچ صفتی را به نفع صفتی دیگر کنار نمی‌گذارد. این جامعیت و توازن، نشان می‌دهد که خداوند نه مردانه تصور شده، نه زنانه؛ بلکه تصویر جامع او ارانه شده که توجه به آن، انسان‌ساز است و آدمی را نه به تصور الهی مغرور می‌سازد و نه از بخشش الهی ناامید می‌کند.

ج) نه مرد از زن برتر است و نه بالعکس
اسلام در اصول اعتقادی و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی، کرامت انسان را نه بر اساس جنسیت، بلکه بر اساس تقوا و عمل می‌سنجد: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.»^[۴]
بنابراین، اسلام دلیلی ندارد که برای بزرگداشت خدا، او را در قالب مردانه تعریف کند.

برخی از تفاوت‌های جنسیتی در احکام، به وظایف، نقش‌ها یا شرایط طبیعی مربوط است، نه به ارزش‌گذاری ذاتی میان زن و مرد. مثلاً در مسئله ارث، مرد مسئول تأمین مالی خانواده است، نه زن. بنابراین اگر ارث بیشتری به او داده می‌شود، به‌خاطر مسئولیت بیشتری است، نه کرامت بیشتر. از این‌رو، نسبت‌دادن تصویر مردانه به خدا به انگیزه تقدیس مرد، با منطق قرآن سازگار است.



نتیجه

قرآن تصویر مردانه‌ای از خدا ارائه نمی‌دهد. خداوند در قرآن، نه مرد است و نه زن؛ بلکه فراتر از جنسیت است. استفاده از ضمیر «هو» یا «He» به‌خاطر محدودیت‌های زبانی است، نه نشانه جنسیت خدا. زبان عربی مثل بسیاری از زبان‌های دیگر، ضمیر بی‌جنسیت برای موجودات آگاه ندارد و در چنین مواردی، پیش‌فرض زبانی، استفاده از ضمیر مذکر است. از سوی دیگر، قرآن مجموعه‌ای از صفات الهی را بیان می‌کند که برخی از آنها شاید در مردان در زبان بیشتر باشد؛ اما اولاً این تقسیم‌بندی‌ها فرهنگی و قراردادی‌ند، نه واقعی و ثانیاً خداوند همه آنها را با هم دارد. در نهایت، قرآن بر زن برتر نمی‌داند؛ از این‌رو، دلیلی ندارد که خدا برای بزرگداشت، خویش را مردانه توصیف کند. تصویر خدا در قرآن، فراتر از تصو‌های انسانی و جنسیتی است.

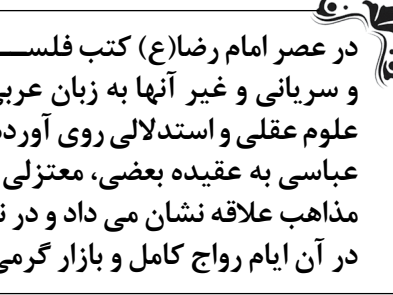
پی‌نوشت‌ها:

۱. شوری، ۱۱ آیه ۱۱، مائده، ۹۸ آیه ۹۸، حجر، ۹۸ آیت ۴۹-۴۰.
۲. حجرات، آیه ۱۳.

*** میثم شادپور**

اسلام بعد از رحلت پیامبر به سرعت رو به گسترش نهاده؛ آنچنان‌که در مدت کوتاهی سراسر دنیای متمدن آن عصر را فرا گرفت. از سوی دیگر طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد کتب علمی دیگران، از یونان گرفته تا مصر و از هند تا ایران و روم، ترجمه شود. ترجمه آثار علمی دیگران در عصر عباسیان، مخصوصاً زمان هارون و مأمون شدت یافت و مسئله مطلوب روز شد.^[۱] آنچه مایه تکراری بود، این بود که عقاید خرافی و افکار انحرافی و غیر اسلامی در لایلای این کتب به ظاهر علمی به محیط اسلام راه یافت. همچنین در آن زمان یک هیئت نیرومند علمی در دربار عباسیان وجود نداشت که آثار علمی بیگانگان را مورد نقد و بررسی دقیق قرار دهد و مطالب صحیح و بی‌اسرته را در اختیار جامعه اسلامی بگذارد.^[۲]

این شرایط خاص فکری و فرهنگی وظیفه سنگینی را بر دوش امام علی بن موسی‌الرضا(ع) گذاشت، لذا آن امام بزرگوار(پس از پذیرش ولایت‌عهدی) دامن همت



به کمر زد^[۳] و در قالب مناظره با سایر عالمان ادیان الهی حقانیت اسلام و اهل بیت(ع) را در برابر رؤسای مذاهب دیگر ثابت کرد^[۴] و این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف و لغاط رهایی بخشید.^[۵] که این مهم از طریق دربار مأمون منتشر شد.^[۶]

اگرچه مناظرات امام علی بن موسی‌الرضا(ع) فراوان است، ولی از میان آنها مناظرات هفت‌گانه آن حضرت با جاثلیق^[۷]، رأس الجالوت^[۸]، هربز اکبر^[۹]، عمران صلی^[۱۰]، سلیمان مروزی^[۱۱]، علی بن محمد جهم^[۱۲] و ارباب مذاهب مختلف در بصره از برجستگی خاصی برخوردار است.^[۱۳]

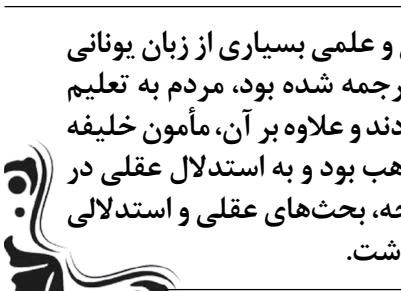
هر یک از این مناظرات دارای محتوای عمیق و جالبی است که حتی امروز هم با گذشت حدود ۱۲۰۰ سال از آن تاریخ، راهگشا و روشنگر و بسیار آموزنده و

معارف

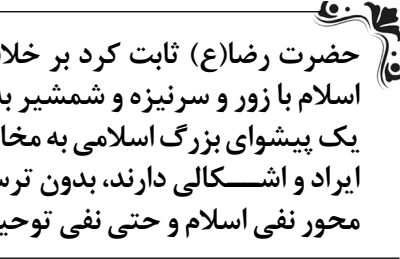
MaarefKayhan@Kayhan.ir

می‌فرماید و سپس به دلیل عقلی، بزرگ یهود نیز ناچار می‌شود هر دو را بپذیرد و تسلیم گردد.^[۱۴] همچنین علوی کلام مشاهدۀ کردند عمران صابی که در استدلال بسیار نیرومند بود و هرگز کسی بر او غلبه نکرده بود، در برابر امام علی بن موسی‌الرضا تسلیم شد.^[۱۵] و با سلیمان مروزی در مناظره با امام رضا، اراده خداوند را علت وجود خداوند گرفت و ازلیت او را انکار کرد و این به سبب بن بست سختی بود که امام(ع) در استدلال برای او ایجاد کرد.^[۱۶]

بسه این ترتیب، امام از طرق مختلف راه را بر او بست و با دلایل گوناگون ثابت کرد که اراده از صفات فعل است و حادث است و نمی‌تواند عین ذات خداوند باشد. سلیمان نیز خود را چنان در تنگنا دید که قادر بر جواب نبود و از سخن بازماند.^[۱۷] ادبیات به کار رفته در مناظرات حضرت در عین حال که مسالمت‌آمیز است اما با این وجود دارای استدلال‌های قوی، منطقی و جامع است.^[۱۸]



تصویر مردانه از خداوند در قرآن، نه مرد است و نه زن؛ بلکه فراتر از جنسیت است. استفاده از ضمیر «هو» یا «He» به‌خاطر محدودیت‌های زبانی است، نه نشانه جنسیت خدا. زبان عربی مثل بسیاری از زبان‌های دیگر، ضمیر بی‌جنسیت برای موجودات آگاه ندارد و در چنین مواردی پیش‌فرض زبانی، استفاده از ضمیر مذکر است.



علمای علم کلام اهل بدعت و مخالف دانشمندان اسلامند، چرا که عالم واقعیت‌ها را انکار نمی‌کند، اما این‌ها اهل انکار و سفسطه‌اند. اگر دلیل بیابوری که خدا یکی است، می‌گویند: این دلیل را قبول نداریم. اگر بگوئی: محمد رسول‌الله است، می‌گویند: رسالتش را اثبات کن. خلاصه(آنها افرادی خطرناکند و) در برابر انسان دست به مغالطه می‌زنند و آن‌قدر سفسطه می‌کنند تا انسان از حرف خودش دست بردارد. فحایت شوم، از این‌ها بر حذر باش!^[۱۹]

امام فرمود: هنگامی که مأمون استدلالات مرا در برابر اهل ثورات با توراتشان بشنود و در برابر اهل انجیل با انجیلشان و در مقابل اهل زبور با زبورشان و در مقابل صابین با زبان عبری‌شان و در برابر هیریدان با زبان فارسی‌شان و در برابر اهل روم با زبان رومی و در برابر پیروان مکتب‌های مختلف با لغاتشان، هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم، به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول را بپذیرند، آن وقت مأمون پشیمان خواهد شد.^[۲۰]



تصویر مردانه از خداوند در قرآن، نه مرد است و نه زن؛ بلکه فراتر از جنسیت است. استفاده از ضمیر «هو» یا «He» به‌خاطر محدودیت‌های زبانی است، نه نشانه جنسیت خدا. زبان عربی مثل بسیاری از زبان‌های دیگر، ضمیر بی‌جنسیت برای موجودات آگاه ندارد و در چنین مواردی پیش‌فرض زبانی، استفاده از ضمیر مذکر است.

شیوه امام رضا(ع) در مناظره‌ها

آیت‌الله مکارم شیرازی

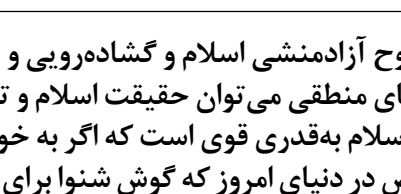
تکیه بر اصول مشترک بین ادیان

اصول ادیان آسمانی یکسان است^[۲۱] چرا که در متن فطرت آدمی قرار دارد. به عنوان نمونه سرنوشت انسان بر مسئله توحید است و از سوی دیگر فطرتش او را دعوت به شکر منعم و معرفت و شناخت او می‌کند، و از سوی سوز روح اجتماعی و مدنیت انسان او را به سوی کمک به محرومان فرا می‌خواند.^[۲۲] لذا مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می‌کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسان‌ها رو به تکامل رود تا به حد نهایی و خاتم ادیان رسد.^[۲۳]

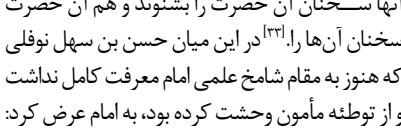
دعوت به سوی «قدر مشترک»، بهترین راه برای همزیستی ادیان مختلف است؛ چرا که غالباً نیکی‌تول از منطلق و استدلال حاصل می‌شود. اسلام در گذشته، از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته است و در آینده نیز چنین خواهد بود.»^[۲۴] از کراه فی الذین قد تبین الرشد من الغی؛ در قبول دین هیچ اکراهی نیست(زیرا) راه خداوند رفت؛ لذا بیانات شریع در صورتی قابل قبول است که این دو اصل(توحید- نبوت) قبلاً با دلیل عقل ثابت شود.^[۲۵]

بر این اساس برخورد اسلام با پیروان مکتب‌های دیگر قبل از هر چیز باید برخورد منطقی باشد؛ نباید از منطق و استدلال چشم پوشید. اسلام در گذشته، از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته است و در آینده نیز چنین خواهد بود.»^[۲۶] از کراه فی الذین قد تبین الرشد من الغی؛ در قبول دین هیچ اکراهی نیست(زیرا) راه خداوند رفت؛ لذا بیانات شریع در صورتی قابل قبول است که این دو اصل(توحید- نبوت) قبلاً با دلیل عقلی و استدلالی در آن ایام رواج کامل و بازار گرمی داشت.^[۲۷]

مأمون نیز هدفی جز این نداشت که به پندار خویش مقام امام(ع) را در انظار مردم، مخصوصاً ایرانیان

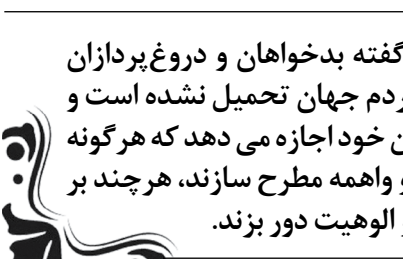


مأمون نیز هدفی جز این نداشت که به پندار خویش مقام امام(ع) را در انظار مردم، مخصوصاً ایرانیان



بعد از اینکه امام کاظم(ع) به دستورهارون به شهادت رسید، او با توجه به ترسی که از پیلهامی‌های این شهادت داشت سعی فراوانی کرد تا افکار عمومی و بخصوص شیعیان را متقاعد کند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. او از اینکه بخواهد امام رضا(ع) را به شهادت برساند بیم داشت. گزارش‌های تاریخی نیز بازگوکننده همین امر است. به عنوان نمونه صفوان بن بحیی نقل می‌کند:

بعد از اینکه امام کاظم(ع) به دستورهارون به شهادت رسید، او با توجه به ترسی که از پیلهامی‌های این شهادت داشت سعی فراوانی کرد تا افکار عمومی و بخصوص شیعیان را متقاعد کند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. او از اینکه بخواهد امام رضا(ع) را به شهادت برساند بیم داشت. گزارش‌های تاریخی نیز بازگوکننده همین امر است. به عنوان نمونه صفوان بن بحیی نقل می‌کند:
است: «بحیی بن خالد به هارون گفت: علی بن موسی در خانه نشسته و مردم را به سوی دعوت تو می‌کند، هارون گفت می‌خواهی او را هم مانند پدرش بکشم، ما که از کشتن پدر او سودی نبرديم.»^[۲۸] امام رضا(ع) نیز فعالیت‌های مرتبط با امر امامت را پیگیری می‌کردند و وقتی برخی یارانشان هارون را الرشید را به ایشان گوشزد می‌کردند آن حضرت بیان می‌کردند که هر چه کوشش کند او نمی‌تواند نسبت



امام رضا(ع) ثابت کرد که یک پیشوای بزرگ اسلامی باید از تمام مکتب‌ها آگاه باشد و باید بتواند با منطق خود آنها، بر آنها غلبه کند و حتی از زبان‌های زنده دنیا بی‌خبر نباشد.^[۲۹]

تحمل نظر مخالفهٔ روشِ امام رضا(ع) در مناظرات
کیفیت برخورد آن حضرت با پیروان مکتب مختلف درس‌آموز و الهام‌بخش است، از جمله اینکه قدرت منطق اسلام به‌قدری است که- از منطق مکتب‌های دیگر آگاهانه ندارد و به همین دلیل، در تاریخ اسلام به همه آنها مجال کافی داده شده است تا عقاید خود را تشریح دهند و پاسخ خود را بشنوند. حتی به کسانی که اصلاً ایمان به خدا و مکتب انبیا نداشتند، آزادی بحث داده می‌شد، هر چند متأسفانه آنها از این آزادی سوءاستفاده کردند و دیدیم برنامه‌ها به شکل دیگری در آمد. توطئه‌های گوناگون شروع شد، اقدامات تخریبی ادامه یافت و آنچه ما مایل نبودیم بشود، شد.^[۳۰]

امام رضا(ع) پیشرو در آزاداندیشی

در خاتمه باید تأکید کرد امام(ع) در این جلسات و مناظرات، روح آزادمنشی اسلام و گشاده‌رویی و وسعت نظر در بحث را به همگان نشان داد و ثابت کرد^[۳۱] که با بحث‌های منطقی می‌توان حقیقت اسلام و تعلیمات آن را برای سایر مردمان جهان، تبیین و آشکار کرد و جاذبه اسلام به‌قدری قوی است که اگر به خوبی تبیین شود، گروه‌های زیادی را به خود متوجه خواهد کرد، بخصوص در دنیای امروز که گوش شنوا برای شنیدن پیام اسلام، بسیار است.^[۳۲]

آن حضرت ثابت کرد بر خلاف گفته بدخواهان و دروغ پردازان، اسلام با زور و سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده است و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان خود اجازه می‌دهد که هر گونه ایراد و اشکالی دارند، بدون ترس و واهمه مطرح سازند، هر چند بر محور نفی اسلام و حتی نفی توحید و الوهیت دور بزنند.^[۳۳]

۱[۱]. ر.ک: مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ صص ۲۰-۲۱. ۲[۲]. همان؛ ص۲۶. ۳[۳]. همان؛ ص۲۸. ۴[۴]. بیانات آیت‌الله مکارم شیرازی در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری همایش بین‌المللی امام رضا گفت‌وگوی ادیان؛ ۱۳۹۷/۱/۱۴. ۵[۵]. مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ ص۳۸. ۶[۶]. بیانات در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری همایش بین‌المللی امام رضا و گفت‌وگوی ادیان؛ ۱۳۹۷/۱/۱۴. ۷[۷]. جاثلیق(به کسر تاء و لام) لقبی یونانی است و معنای رئیس اسقف‌ها و پیشوای عسوی است که به علمای بزرگ نصارا داده می‌شد و نام شخصی خاصی نیست(منجد)، و شاید مغرب کاتولیک باشد. ۸[۸]. رأس الجالوت لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است(این نیز اسم خاص نیست). ۹[۹]. هربز اکبر یا هیرید اکبر لقبی است که مخصوص بزرگ زردشتیان بود، به معنای پیشوای بزرگ مذهبی و قاضی زردشتی و خادم آتشکده پیشوایان ایران زبانی خاص است. ۱۰[۱۰]. علی بن محمد بن صابین دفاع کرد(صابینن گروهی هستند که خود را پیرو یحیی(ع) می‌دانند، ولی به دو گروه موحد و مشرک تقسیم می‌شوند. گروهی به سناز مبرستی رو آورده‌اند و لذا آگاه آنها را) سناز مبرستان» می‌نامند. مرکز آنها سابقاً شهر حران در عراق بود و سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آوردند. این‌طبق عقاید خود بیشتر در کنار نهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و هم اکنون گروهی از آنان در اهواز و بعضی مناطق دیگر به سر می‌برند). ۱۱[۱۱]. سلیمان مروزی معروف‌ترین عالم علم کلام در خط خراسان در عصر مأمون بود و مأمون برای او آثار زیادی قائل می‌شد. ۱۲[۱۲]. علی بن محمد بن جهم، نامبی و دشمن اهل بیت بوده است، مرحوم صدوق روایتی از علی بن محمد بن جهم نقل کرده که از آن استفاده می‌شود که وی نسبت به حضرت (رضاع) محبت داشته است، اما صدوق در ذیل همین حدیث آورده است: «هذا الحديث غریب من طرق علی بن محمد بن الجهم مع نصیبه و بغضه و عدلوه لاجل البیت. (صیون اخبار الرضاج ج ۱، صص ۱۹۵-۲۰۴). صاحب العقبه، الرواه نیز همین مطلب را در شرح حال او آورده است.(جامع الرواه ج ۱، صص ۵۹۷-۵۹۶) ۱۳[۱۳]. مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ ص۹۱. ۱۴[۱۴]. همان؛ ص۷۸. ۱۵[۱۵]. اعتقاد ما، ص۹۱. ۱۶[۱۶]. اعتقاد ما، ص۹۱. ۱۷[۱۷]. همان؛ ص۹۲. ۱۸[۱۸]. بقراهی۲۵۶. ۱۹[۱۹]. مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ ص۹۶. ۲۰[۲۰]. همان؛ ص۸۸. ۲۱[۲۱]. همان؛ ص۳۰. ۲۲[۲۲]. بیانات در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری همایش بین‌المللی امام رضا و گفت‌وگوی ادیان؛ ۱۳۹۷/۱/۱۴. ۲۳[۲۳]. مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ ص۸۵. ۲۴[۲۴]. همان؛ ص۷۸. ۲۵[۲۵]. همان؛ ص۷۶. ۲۶[۲۶]. همان؛ ص۷۸. ۲۷[۲۷]. بیانات در دیدار دست‌اندرکاران برگزاری همایش بین‌المللی امام رضا و گفت‌وگوی ادیان؛ ۱۳۹۷/۱/۱۴. ۲۸[۲۸]. تفسیر نمونه ج ۲، ص۴۷۱. ۲۹[۲۹]. همان؛ ج ۲، صص ۲۰۵-۲۰۱. همان؛ ج ۲، صص ۳۷۷. ۳۰[۳۰]. پیام قرآن؛ ج ۱۰، صص ۳۵۵. ۳۱[۳۱]. ر.ک: مناظرات تاریخی امام رضا(ع) با پیروان مذاهب و مکتب دیگر؛ ص۸۸. ۳۲[۳۲]. همان؛ ص۷۸. ۳۳[۳۳]. همان؛ ص۷۸. ۳۴[۳۴]. همان؛ ص۴۱. ۳۵[۳۵]. طبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۴۲۰-۴۲۱. ۳۶[۳۶]. همان؛ ص۴۱. ۳۷[۳۷]. همان؛ ص۴۱. ۳۸[۳۸]. همان؛ ص۴۱. ۳۹[۳۹]. همان؛ ص۴۱. ۴۰[۴۰]. همان؛ ص۴۱. ۴۱[۴۱]. همان؛ ص۴۱. ۴۲[۴۲]. همان؛ ص۴۱. ۴۳[۴۳]. همان؛ ص۴۱. ۴۴[۴۴]. همان؛ ص۴۱. ۴۵[۴۵]. همان؛ ص۴۱. ۴۶[۴۶]. همان؛ ص۴۱. ۴۷[۴۷]. همان؛ ص۴۱. ۴۸[۴۸]. همان؛ ص۴۱. ۴۹[۴۹]. همان؛ ص۴۱. ۵۰[۵۰]. طبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، صص ۲۲۷-۲۲۸. ۵۱[۵۱]. همان؛ ص۴۱. ۵۲[۵۲]. همان؛ ص۴۱. ۵۳[۵۳]. همان؛ ص۴۱. ۵۴[۵۴]. همان؛ ص۴۱. ۵۵[۵۵]. همان؛ ص۴۱. ۵۶[۵۶]. همان؛ ص۴۱. ۵۷[۵۷]. همان؛ ص۴۱. ۵۸[۵۸]. همان؛ ص۴۱. ۵۹[۵۹]. همان؛ ص۴۱. ۶۰[۶۰]. همان؛ ص۴۱. ۶۱[۶۱]. همان؛ ص۴۱. ۶۲[۶۲]. همان؛ ص۴۱. ۶۳[۶۳]. همان؛ ص۴۱. ۶۴[۶۴]. همان؛ ص۴۱. ۶۵[۶۵]. همان؛ ص۴۱. ۶۶[۶۶]. همان؛ ص۴۱. ۶۷[۶۷]. همان؛ ص۴۱. ۶۸[۶۸]. همان؛ ص۴۱. ۶۹[۶۹]. همان؛ ص۴۱. ۷۰[۷۰]. همان؛ ص۴۱. ۷۱[۷۱]. همان؛ ص۴۱. ۷۲[۷۲]. همان؛ ص۴۱. ۷۳[۷۳]. همان؛ ص۴۱. ۷۴[۷۴]. همان؛ ص۴۱. ۷۵[۷۵]. همان؛ ص۴۱. ۷۶[۷۶]. همان؛ ص۴۱. ۷۷[۷۷]. همان؛ ص۴۱. ۷۸[۷۸]. همان؛ ص۴۱. ۷۹[۷۹]. همان؛ ص۴۱. ۸۰[۸۰]. همان؛ ص۴۱. ۸۱[۸۱]. همان؛ ص۴۱. ۸۲[۸۲]. همان؛ ص۴۱. ۸۳[۸۳]. همان؛ ص۴۱. ۸۴[۸۴]. همان؛ ص۴۱. ۸۵[۸۵]. همان؛ ص۴۱. ۸۶[۸۶]. همان؛ ص۴۱. ۸۷[۸۷]. همان؛ ص۴۱. ۸۸[۸۸]. همان؛ ص۴۱. ۸۹[۸۹]. همان؛ ص۴۱. ۹۰[۹۰]. همان؛ ص۴۱. ۹۱[۹۱]. همان؛ ص۴۱. ۹۲[۹۲]. همان؛ ص۴۱. ۹۳[۹۳]. همان؛ ص۴۱. ۹۴[۹۴]. همان؛ ص۴۱. ۹۵[۹۵]. همان؛ ص۴۱. ۹۶[۹۶]. همان؛ ص۴۱. ۹۷[۹۷]. همان؛ ص۴۱. ۹۸[۹۸]. همان؛ ص۴۱. ۹۹[۹۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۰[۱۰۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۱[۱۰۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۲[۱۰۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۳[۱۰۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۴[۱۰۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۵[۱۰۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۶[۱۰۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۷[۱۰۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۸[۱۰۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۰۹[۱۰۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۰[۱۱۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۱[۱۱۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۲[۱۱۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۳[۱۱۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۴[۱۱۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۵[۱۱۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۶[۱۱۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۷[۱۱۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۸[۱۱۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۱۹[۱۱۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۰[۱۲۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۱[۱۲۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۲[۱۲۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۳[۱۲۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۴[۱۲۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۵[۱۲۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۶[۱۲۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۷[۱۲۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۸[۱۲۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۲۹[۱۲۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۰[۱۳۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۱[۱۳۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۲[۱۳۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۳[۱۳۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۴[۱۳۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۵[۱۳۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۶[۱۳۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۷[۱۳۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۸[۱۳۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۳۹[۱۳۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۰[۱۴۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۱[۱۴۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۲[۱۴۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۳[۱۴۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۴[۱۴۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۵[۱۴۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۶[۱۴۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۷[۱۴۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۸[۱۴۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۴۹[۱۴۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۰[۱۵۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۱[۱۵۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۲[۱۵۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۳[۱۵۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۴[۱۵۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۵[۱۵۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۶[۱۵۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۷[۱۵۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۸[۱۵۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۵۹[۱۵۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۰[۱۶۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۱[۱۶۱]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۲[۱۶۲]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۳[۱۶۳]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۴[۱۶۴]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۵[۱۶۵]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۶[۱۶۶]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۷[۱۶۷]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۸[۱۶۸]. همان؛ ص۴۱. ۱۶۹[۱۶۹]. همان؛ ص۴۱. ۱۷۰[۱۷۰]. همان؛ ص۴۱. ۱۷۱[